**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011117**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم امام در بحث تمسک به عموم ازمانی یا استصحاب حکم خاص مقدماتی را مطرح می‌کنند. که مقدمۀ اوّل تقسیم‌بندی انحاء قیدیت زمان هست. ایشان می‌گویند زمان گاهی اوقات به نحو عام اصولی، عام استغراقی ملاحظه می‌شود، گاهی اوقات به نحو عام مجموعی ملاحظه می‌شود، اینها بحثی نیست. عمده‌اش قسم سومی هست که ایشان تصویر می‌کنند.

آن قسم سوم: «و ثالثة: يلاحظ الزمان‏ مُستمرّاً على‏ نحو تحقّقه الاستمراريّ كقوله: «أوفوا بالعقود مُستمرّاً أو دائماً» لا بمعنى‏ وجوب الوفاء في كلّ يوم مُستقلًاّ، و لا بنحو العامّ المجموعيّ، حتى لو فرض عدم الوفاء في زمان سقط التكليف بعده.

بل بنحو يكون المطلوب وجوبه مُستمرّاً؛ بحيث لو وفى المُكلّف إلى‏ آخر الأبد يكون مُطيعاً إطاعة واحدة، و لو تخلّف في بعض الأوقات تكون البقيّة مطلوبة لا بطلب مُستقلّ أو مطلوبيّة مُستقلّة، بل بالطلب الأوّل الذي جعل الحكم كلازم الماهيّة للموضوع، فلو قال المولى: «لا تهن زيداً» فترك العبد إهانته مُطلقاً كان مطيعاً له إطاعة واحدة، و لو أهانه يوماً عصاه، و لكن تكون إهانته محرّمة عليه بعده أيضاً، لا بنحو المطلوبيّة المتُكثّرة المُستقلّة، بل بنحو استمرار المطلوبيّة.»

این عبارتی هست که مرحوم امام اینجا دارند.

ما اینجا صحبت این بود که این قسم سوم را چجوری می‌شود تصویر کرد؟ یک تصویری اینجا در مورد این قسم سوم می‌شود مطرح کرد که البته با بعضی از عبارت‌های ایشان هم سازگاری ندارد ولی نزدیک‌ترین چیزی که به مطلب ایشان هست تصویری هست که عرض می‌کنیم. برای روشن شدن این تصویر یک مقدمه‌ای عرض کنم، آن این است که بعضی از جوامع، جامع بین فرد قصیر و طویل هستند. مراد از قصیر و طویل آن قصیری که در ضمن همان طویل است، نه قصیر مستقل. کما این که گاهی اوقات بعضی جوامع، جامع بین قلیل و کثیر هستند، فرض کنید ما می‌گوییم شما به فقیر کمک کن، شما ده تومان به فقیر بدهید این کمک به فقیر صدق می‌کند، صد تومان هم به فقیر بدهید آن هم یک کمک به فقیر صدق می‌کند. اگر بگوییم مفهوم به این نحو هست که این کمک کردن ده تومان به فقیر یک مصداق هست، صد تومان آن هم یک مصداق هست. حالا اینجا در جامعی که، آن قلیل و کثیر نسبت به زمان نیست، قصیر و طویل نسبت به زمان است. یعنی آن چیزی که طویل را از قصیر ممتاز می‌کند این که آن قصیر در زمان امتداد پیدا کرده. همان قصیر در زمان ممتد شده. صحبت سر این هست که این جامعی که مردد بین قصیر المدة و طویل المدة هست، سه جور تصویر دارد که شارع مقدس این جامع را تکلیف به آن تعلق بگیرد. یکی به نحو صرف الوجود که مکلف مخیر هست هر فردی از افراد این طبیعت را بیاورد. اگر فرد قصیر را بیاورد تکلیف امتثال کرده، فرد طویل را بیاورد آن هم تکلیف را امتثال کرده، این یک جور.

یک جور دیگر این هست به نحو مطلق الوجود که هم فرد قصیر واجب هست هم فرد طویل واجب هست. به طوری که شما اگر فرد طویل را بیاورید دو تکلیف را امتثال کردید به یک معنا. چون فرد طویل، فرد قصیر هم در ضمنش است. اگر نه، فرد قصیر را تنها بیاورید تکلیف به فرد طویلش آن قسمتی از تکلیف که، تکلیف به طویل هست امتثال نشده، چون تکلیفی که به نحو مطلق الوجودی هست منحل می‌شود دیگر، انحلالی است. این هم یک جور.

مراد مرحوم امام این دو صورت نیست، یا به نحو صرف الوجود یا به نحو مطلق الوجود اراده شده باشد. مراد مرحوم امام آن چیزی که می‌تواند به مراد مرحوم امام نزدیک باشد قسم سومی هست که تکلیف تعلق بگیرد در مرحلۀ اوّل تکلیف به فرد طویل هست، اگر فرد طویل را شما عصیان کردید فرد قصیر تکلیف به او تعلق می‌گیرد. این قسم سوم از جهتی شبیه قسم اوّل است که تکلیف به جمیع افراد به نحو استغراقی تعلق نگرفته، به نحو بدلی است. ولی قسم اوّل بدلی تخییری است، این قسم سوم بدلی تخییری نیست، بدلی ترتیبی است. یعنی در مرحلۀ اوّل باید شما فرد طویل را بیاورید، اگر فرد طویل نشد، فرد قصیر را بیاورید. البته این نکته را هم ضمیمه بکنم که این قسم سوم خودش ثبوتاً دو شکل تصویر دارد. از جهت نحوۀ تعلق ملاک. یکی این هست که ملاک هم در فرد طویل هست هم در فرد قصیر، ولی فرد قصیر مانع استیفای ملاک فرد طویل است. کسی فرد قصیر را تنها بیاورد، فرد طویل را ملاکش را دیگر استیفاء نمی‌شود. بنابراین شارع مقدس به شما دستور داده که شما باید حتماً این فرد طویل را بیاورید به خاطر تزاحمی که در مقام استیفای ملاک وجود دارد، ولی اگر شما آن فرد طویل را نیاوردید فرد قصیر باز هم، یعنی فرد طویل ملاک اهم دارد، فرد قصیر ملاک مهم دارد، و بین اینها در مقام استیفا تزاحم وجود دارد.

شاگرد: ؟؟؟ قصیر استیفاء نمی‌شود؟

استاد: نه آن طرفش مهم نیست. این طرفش را می‌خواهیم بگوییم. تزاحم یعنی به این معنا که شما

شاگرد: یعنی دو تا ملاک اثباتی می‌شود؟

استاد: نه، ببینید بحث سر این هست که شما اگر فرد طویل را بیاورید ملاکی که در فرد قصیر هست نمی‌آید. فرد قصیر به نحوی که طویل نیاید ملاک دارد. یعنی ملاک بر قصیر است به شرط لا از آن فرد هست. ملاک به شرط لا از فرد طویل است. بنابراین اگر شما طویل را بیاورید دیگر قصیر چیز را نیاوردید دیگر، به شرط لا را نیاوردید.

شاگرد: فرض کردید که این در ضمن همان طویل است

استاد: نه، این شکلی تصویر بکنید که قصیری که به شرط لا از طویل باشد این ملاک دارد، و این شارع مقدس چرا، یعنی آن قسم اوّلی که ما عرض می‌کردم که، قسم اوّل که به نحو تخییری هست می‌تواند قصیر به شرط لا از طویل هم ملاک داشته باشد، طویل هم ملاک داشته باشد، هر کدام ملاک مستقل دارند. ملاک برای صرف الوجود است، قصیری که در ضمنش طویل نیاید یا طویلی که بیاید، اینها هر دو ملاک دارند و هر کدامشان تحقق پیدا کردند تکلیف امتثال شده، این یک جور است. یک جوری هست نه تکلیف یعنی قصیر به معنای قصیر به شرط لا از فرد زائد، ملاکی دارد. طویل هم ملاکی دارد، و اینها با همدیگر تزاحم دارند. به خاطر همین شارع می‌گوید شما طویل را باید بیاورید و قصیر را نیاورید، یعنی شما تکلیف را به متعلق به قصیر می‌کند، چون اگر شما فقط قصیر را بیاورید ملاک طویل را استیفاء نکردید، شارع مقدس می‌گوید طویل را بیاور. اگر طویل را نیاوردید این قصیر را بیاور. این مانعی ندارد که، یک جور این شکلی است که ملاک در قصیر، یعنی دو جور ملاک داریم و این ملاک‌ها با همدیگر تزاحم دارد. یک جور دیگر این هست که نه قصیر اصلاً ذاتاً ملاک ندارد، اگر طویل را نیاوردید ملاک‌دار می‌شود. یعنی آن ترتبی که ما داریم در ظرف ملاک هم ترتب هست. این قسم سومی که ما تصویر می‌کردیم کلا وجوب، وجوب ترتبی است، ولی گاهی اوقات ملاکش هم ترتبی است، گاهی اوقات ملاک دیگر ترتبی نیست. حالا اینها خیلی مهم نیست.

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم رویش تکیه کنم این است علی ای تقدیر چه ملاکش ترتبی باشد چه ملاکش ترتبی نباشد این دو صورت، هر دو در یک جهت مشترک هستند که وجوب فعلیتش ابتداءً به طویل تعلق گرفته بعد به قصیر تعلق می‌گیرد. یعنی آن وجوب نسبت به آن وجوبی که به قصیر تعلق گرفته عین وجوبی نیست که به طویل تعلق گرفته، ولو انشائشان واحد باشد، وحدت انشاء ممکن است داشته باشند ولی در مقام انحلال دو تا حکم هستند، البته دو تا حکمی هستند که هیچ موقع دو تا با همدیگر فعلی نمی‌شوند، فقط یکی‌شان فعلی می‌شود، اگر مثلاً، حالا بگویید لا اقل در هنگامی، نمی‌گویم همه با هم فعلی نمی‌شوند، بحث سر این هست که به هر حال دو تا حکم هستند، یک حکم نسبت به طویل است، یک حکم نسبت به قصیر است. مرحوم امام تعبیری که می‌کند این شکلی تعبیر نمی‌کند. البته تصویرهای مرحوم امام می‌تواند براساس ذهنیت ایشان رد مورد خطابات قانونیه و اینها باشد و انحلال را درست تصویر نمی‌کرد، تصورات خودشان باشد. این است که تفاوت این فرمایش امام با عرض ما این است که تفاوتی که دارد ممکن است به دلیل تفاوت مبنای ایشان در انحلالی بودن خطابات، یعنی خطاب قانونی باشد، چون انحلالی بودن خطابات را انکار می‌کند، خطابات را خطابات قانونیه می‌داند. من عبارت را بخوانم.

ایشان می‌گوید: «و ثالثة: يلاحظ الزمان‏ مُستمرّاً على‏ نحو تحقّقه الاستمراريّ كقوله: «أوفوا بالعقود مُستمرّاً أو دائماً» لا بمعنى‏ وجوب الوفاء في كلّ يوم مُستقلًاّ، و لا بنحو العامّ المجموعيّ، حتى لو فرض عدم الوفاء في زمان سقط التكليف بعده.

بل بنحو يكون المطلوب وجوبه مُستمرّاً؛ بحيث لو وفى المُكلّف إلى‏ آخر الأبد يكون مُطيعاً إطاعة واحدة، و لو تخلّف في بعض الأوقات تكون البقيّة مطلوبة لا بطلب مُستقلّ أو مطلوبيّة مُستقلّة، بل بالطلب الأوّل»

یعنی همان طلبی که به کل تعلق گرفته به این فرد هم تعلق بگیرد. ما می‌گوییم نه اینجور نیست. آن طلب کل یک طلب است، این طلب، طلب دیگری است. البته ممکن است انشائش یکی باشد.

شاگرد: یعنی چجوری انشائش یکی باشد؟

استاد: یعنی شارع مقدس یک انشائی گفته باشد به، با یک عبارت وُحدانی تعبیر کرده باشد. عبارتی که در مرحلۀ اوّل کل را بگیرد در مرحلۀ بعد این را بگیرد. می‌شود تصویر کرد. یک جوری تصویر بکنیم که شارع مقدس می‌گوید که شما آن بالأخره باید آن تکلیف را بیاورید. یعنی کل را، یک مفهومی را درست کنیم که هم کل را بگیرد و در فرض عصیان کل جزء را هم بگیرد. یک جامعی اینجوری می‌شود تصویر کرد، اینها خیلی عرفی نیست، نمی‌خواهم بگویم عرفی هست، ولی عمدۀ قضیه این است که نحوۀ چیزش هم متفاوت است. حالا عمدۀ این که طلبش واحد باشد، انشائش واحد باشد خیلی مهم نیست. آن که مهم هست فعلیتش متعدد است. یعنی طلبی که به کل تعلق گرفته است طلبٌ. و طلبی که به جزء تعلق گرفته هم طلب آخر است. بنابر این، این که جزء اینجا لازم است بیاوریم نه به خاطر این که آن طلب کل اقتضای این را دارد. این دو تا طلب مختلف هستند. ترکیبی از طلب به کل هست که به نحو عام مجموعی است. و طلب به جزء هست که طلب دیگری هست. اینها دو تا طلب هستند، این است که این در واقع یک واجب یک نوع مرکبی هست. یک نحو ترکیب هست از یک طرف عام مجموعی است، یعنی در مرحلۀ اوّل کل بما هو کل مطلوب هست، در محلۀ دوم بعدی‌اش مطلوب هست، یعنی به نحو صرف الوجود مطلوب است، ولی صرف الوجود نه به نحو تخییری، به نحو ترتیبی. یعنی این قسم سوم با قسم اوّل یک مشابهتی دارند، هر دو بدلی هستند. ولی آن قسم اوّل بدلیتش تخییری است. این قسم اخیر بدلیتش ترتیبی است و آن که ابتداءً تکلیف برایش واجب هست آن به نحو عام مجموعی است. این یک نوع ترکیب از چند شکل مختلف هست که در یک تکلیف گنجانده شده.

شاگرد: تزاحم ترتب

استاد: نه، حالا ممکن است تزاحم در عالم ملاک باشد، یا نباشد. از جهت چیز حتماً ترتب است، از جهت فعلیت

شاگرد: یعنی همان بحث ترتب

استاد: آره، همۀ آنها وجود دارد، عرض کردم این نسبت به خود تکلیف ترتبی است. یعنی تکلیف ابتداءً به طویل تعلق گرفته، اگر طویل عصیان بشود به قصیر تکلیف تعلق می‌گیرد. حالا یا به خاطر این که اصل ملاک‌دار بودن قصیر از اوّل نبوده در ظرف عصیان طویل تازه ملاک‌دار می‌شود، یا ملاک داشته ولی به خاطر این که این ملاک مزاحم ملاک طویل بوده شارع امر فعلی به این نکرده بوده، آنش خیلی در این جهتش مهم نیست که نحوۀ ملاک، ملاکش هم ترتبی است یا ملاکش بالفعل وجود دارد و اینها. بحث این است که خود تکلیفش به هر حال به نحو ترتبی است.

شاگرد: ایشان ترتب را قبول دارد؟

استاد: بله قبول دارد. اینها را قبول دارند، ولی بحث سر این هست که ایشان اینجوری نمی‌خواهد تصویر کند. ایشان می‌خواهد ما به نحو ترتبی که می‌خواهیم بگوییم یعنی تکلیف طویل غیر از تکلیف قصیر است. ایشان می‌خواهد یکی‌اش کند، این با تصویر اصلاً معنا ندارد. اینجور که ایشان تصویر می‌کند اصلاً برای ما قابل هضم نیست. بله ایشان اگر، اصلاً علت اصلی‌اش هم این است که خطابات قانونی را ایشان قبول دارد و ما خطاب قانونی برایمان قابل هضم نیست، یعنی قبول نداریم بر مبنایی که خطاب قانونی درست نیست. بله این را کأنّ ایشان یک چیزی در همان مایه‌های خطاب‌های قانونی می‌خواهد مشی کند. حالا یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم این سه جور تصویری که ما اینجا در مورد جامع بین قصیر و طویل مطرح کردیم ما در بحث اوفوا بالعقود، مرحوم آقای خویی بحث صغروی مطرح می‌کردند، مرحوم آقای خویی ابتداءً کلام مرحوم شیخ انصاری را تفصیل بین عام استغراقی و عام مجموعی دانسته بودند که ما گفتیم این تفصیل درست نیست، بعداً دوباره هم در موردش صحبت می‌کنیم. دیدم آقای شهیدی مفصل این بحث را وارد شدند ببینید بحث خوبی است. عام استغراقی، عام مجموعی گرفتند. حالا مراد مرحوم شیخ هر چه باشد آن را کار نداریم. مرحوم آقای خویی یک بحث صغروی هم مطرح کرده بودند که اوفوا بالعقود نسبت به زمان عامش مجموعی هست یا عامش استغراقی هست. و ایشان اختیار کرده بودند کأنّ این عام، عام مجموعی است. لحن کلامشان این هست که عام، عام مجموعی، یک قدری ابهام دارد عبارت ایشان. ولی بالأخره تعبیر ایشان کأنّ ایشان می‌گویند یک تکلیف وُحدانی است.

«أمّا من حيث الصغرى و أنّ قوله تعالى: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هل هو من قبيل العموم الاستغراقي أو العموم المجموعي» ایشان تعبیر می‌کند که «فلا تكون هناك تكاليف متعددة، حتى يكون من‏ قبيل‏ العموم‏ الاستغراقي‏، بل تكليف واحد على ما عرفت.»

تصریح به این که عموم مجموعی هست نکرده، ولی تعبیر تکلیف واحد تعبیر کرده.

«أنّه لا ينبغي الشك في أنّ المستفاد من قوله تعالى: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هو حكم واحد متعلق بالوفاء لا أحكام متعددة متعلقة بالوفاء في كل آنٍ من الآنات»

اینجا ما مطرح می‌کردیم که نه این مطلب درست نیست، بلکه به نحو عام استغراقی است. مرحوم امام شق ثالث را که مطرح می‌کنند اوفوا بالعقود را ظاهراً جزء مصادیق آن شق ثالث می‌گیرند. البته نه از این عبارت، چون اینجا اوفوا بالعقود مستمرا او دائماً را اضافه کردند ولی از بحث‌های آینده‌شان اینجور استفاده می‌شود که کأنّ اوفوا بالعقود را داخل در این قسم سوم گرفتند که مستمرا و دائماً-اش به وسیلۀ مقدمات حکمت فهمیده شده است. همین قسم سوم است ولی مستمرا و دائماً-اش دال لفظی وضعی ندارد، دالش مقدمات حکمت یا صون کلام الحکیم عن اللغویة و امثال این مطالب و از سنخ دلالت اقتضاء هست.

به نظر می‌رسد که من حالا قبلاً یک مطلبی گفتم می‌خواهم همان مطلب سابقم را بیشتر تشقیق شقوق کنم مطلب واضح‌تر بشود. ببینید اوفوا بالعقود را ما یک موقعی وجوب تکلیفی می‌گیریم، مولوی می‌گیریم، یک موقعی ارشاد به لزوم معامله می‌گیریم. اگر حکم مولوی بگیریم یعنی شما باید در هر زمان به لوازم عقد پایبند باشید. بایع که مثمن را از ملک خودش خارج می‌کند دیگر مثمن را ملک خودش نداند و در آن دیگر تصرف نکند. مشتری هم که ثمن را از ملک خودش خارج می‌کند دیگر به ثمن تصرف نکند. این انحلالی است دیگر. هر زمان تصرف در مثمن کردن غیر از زمان دیگری است. اصلاً غصب است، یعنی مالی که قبلاً ملک شما بود دیگر تصرف نکن، از این دیگر غصب است. هر زمان شما در این مالی که از ملک شما خارج کرده تصرف کنید اوفوا بالعقود ضمیر زدید. کلمۀ وفا خیلی خصوصیتی هم ندارد، حالا شما خیلی رو وفا به خاطر، همین ادلۀ لزوم عقد که اوفوا بالعقود نیست، المؤمنون عند شروطهم هست، احل الله البیع هست، آنها که دیگر کلمۀ وفا هم در آن ندارد. آن چیزی که هست شارع مقدس می‌گوید که المؤمنون عند شروطهم بنابراین که مراد از شرط عقد باشد. معنایش این است که شما باید در هر زمانی به لوازم عقد پایبند باشید تکلیفاً. یعنی آن شیءای را که سابق ملک شما بود دیگر معاملۀ ملک نکنید در آن تصرف نکنید. انحلالی است، استغراقی است، هر زمان یک حرمت مستقل دارد. این اگر اوفوا بالعقود. که مرحوم شیخ اوفوا بالعقود را اینجور معنا می‌کند. ایشان می‌فرماید که اوفوا بالعقود وجوب تکلیفی از آن استفاده می‌شود، و وجوب وضعی از این وجوب تکلیفی انتزاع شده. مدلول ابتدایی‌اش وجوب تکلیفی است و ما از این وجوب تکلیفی می‌فهمیم که دیگر ملک شما نیست. این که شما نمی‌توانید معاملۀ ملک با این شیءای که از ملک خودتان خارج بکنید، انشاء خروج از ملک نسبت به آن کردید یعنی این که شارع این را ملک شما نمی‌داند.

شاگرد: ملاکش متعدد است؟

استاد: بله دیگر متعدد است، هر زمان یک حرمت دارد دیگر. ملاک‌ها متعدد است.

شاگرد: نظام معاش مسلمین

استاد: نه مستقل است، هر زمان، الآن شما باید، مثل غصب مال غیر دیگر. الآن غصب کنید یک مبغوضیت دارد، غصب بعدی مبغوضیت دیگری دارد. به هم ربطی ندارد، هر آن یک مبغوضیت دارد. ملاک‌هایش مستقل است. یک ملاک به هم. یک وحدت سنخیه دارد، یعنی همه‌شان یک سنخ هستند ولی چیزهای مختلف هستند. الآن نباید غصب کنیم، فردا نباید غصب کنیم، پس فردا نباید غصب کنیم. غصب الآن یک مبغوضیت دارد که غصب فردا. اگر شما هر دو روز غصب کنید مبغوضیت بیشتری را مرتکب شدید. ولی اگر امروز فقط غصب کنید مبغوضیت کمتری مرتکب شدید. همه‌اش یک وحدت سنخیه دارد. ولی آن وحدت سنخیه مدار نیست. تک تک اینها یک ملاک مستقل دارند و مبغوضیت جدا جدا دارند.

شاگرد: شما مفعول قول را برمی‌گردانید به مبغوضیت این خودش مطلبوبیت از سنخ

استاد: مطلوبیت هم باشد مطلوبیت به خاطر این که هر کدام مطلوبیت جدا جدا دارند. یعنی الآن شما باید این را ملک خود شما ندانید. آن یکی هم، یعنی این را نباید، وفای به عقد این هست که اجازه بدهید دیگری تصرف کند. فرق ندارد حالا مطلوبیت و مبغوضیتش اینش خیلی مهم نیست در اینجا. این اگر حکم تکلیفی بدانیم.

اگر حکم وضعی هم بدانیم همینجور است. حکم وضعی هر زمان این عقد را ممکن است این عقد جائز باشد، بشود فسخش کرد، ممکن است نشود فسخش کرد. امکان فسخ عقد در هر زمان غیر از امکان فسخ عقد در زمان دیگر است. همچنان که فسخ که نقیض لزوم هست انحلالی هست برای این که انحلالی بودن را در مورد لزوم بدانید نسبت به فسخ ملاحظه بفرمایید آن وقت انحلالی بودن لزوم را بهتر می‌فهمید. در هر زمان ممکن است شارع اجازۀ فسخ داده باشد ممکن است اجازه نداده باشد. اگر زمان اوّل اجازۀ فسخ داده باشد ممکن است در زمان دوم داده باشد، ممکن است نداده باشد. اگر در این زمان هم نداده باشد ممکن است در زمان دوم داده باشد یا نداده. هر کدام جدا جداست. اجازۀ فسخ در هر زمان مستقل از اجازۀ فسخ در زمان دیگر است، لزوم هم که عکسش است مثل همین است. پس بنابراین اوفوا بالعقود انحلالی است بایّ معنیً من المعانی که تصویر کنید و استغراقی است. و این بحث‌هایی که مرحوم امام، مرحوم آقای خویی آوردند به نظر می‌رسد بحث‌های تمامی نیست.

شاگرد: در نماز هر جزئی‌اش وجوبش غیر از جزء دیگرش است و این باعث نمی‌شود که این دلیل نمی‌شود برای این که این انحلالی باشد.

استاد: نه شما اگر یک جزء را آوردید دیگر تکلیف نیاوردید. هیچی از تکلیف را نیاوردید، ولی این اینجور نیست. شما اگر امروز غصب نکردید قسمتی از تکلیف را آوردید. بحث انحلالی این است دیگر. اگر فردا آوردید بیشتر امتثال کردید. تعدد امتثال دارید. بحث این است. این بحث اوفوا بالعقود.

مرحوم امام اینجا یک بحث مفصلی آوردند، یک مقدمه‌چینی‌ها و بحث‌های طولانی اینجاها در کلامشان هست، من وارد آن بحث‌های طولانی نمی‌شوم. یک نکتۀ اساسی در کل این بحث به صورت پیش فرض ایشان پذیرفتند که آن نکته را در تقریرات آقای منتظری، اصلاً از آنجا شروع کردند بحث را، مقدمه چینی‌ها و تفصیلات را اصلاً نیاوردند. آن نکته این است حالا من از عبارت مرحوم امام، از خود عبارتشان بخوانم. و این نکته را هی تکرار کردند به بیانات مختلف در مثال‌های مختلف. ایشان می‌فرمایند که، در چاپ قدیمی رسائل مرحوم امام، اواسط صفحۀ ۲۰۷ این عبارت هست، ایشان به یک تناسب می‌گویند:

«فان التخصيص في العموم غير التقييد في‏ إطلاقه‏ فإذا ورد أكرم العلماء و تقتضي مقدمات الحكمة وجوب إكرامهم دائما فتارة يرد لا تكرم الفساق منهم فيكون مخصصا للعموم و مفنيا لموضوع الإطلاق فيكون مخالفا لأصالة العموم لا أصالة الإطلاق»

این حرف‌ها کاملاً درست است ما هیچ اعتراضی نسبت به این قسمت فرمایش ایشان نداریم. آن قسمتی که مورد بحث ماست قسمت دوم است.

«و تارة يرد لا تكرم الفساق منهم يوم الجمعة فيكون مقيدا لإطلاقه لا مخصصا لعمومه فلا يكون مخالفا لأصالة العموم بل لأصالة الإطلاق.»

ایشان می‌گوید اگر گفت لا تکرم الفساق منهم یوم الجمعة اینجا اطلاق احوالی دلیل، اطلاق زمانی دلیل تقیید می‌شود. نه این که فساق از تحت این دلیل خارج بشود. چرا؟ فرض این است که اکرم العلماء دو تا مفاد دارد. یک عمومیت افرادی دارد، یک عمومیت ازمانی دارد که عمومیت ازمانی نسبت به آن افرادی هست که عمومیت افرادی آنها را می‌گیرد. و الا اگر چیزی عمومیت افرادی آنها را نگیرد، عمومیت ازمانی هم آن را نمی‌گیرد. اینجا لا تکرم الفساق من العلماء یوم الجمعة، این منهم تعبیر نکنید، من العلماء تعبیر بکنید که جنبۀ حکومتی نداشته باشد. اصلاً تعبیر را به صورت حکومت تعبیر نکنیم. بحث سر این هست که این لا تکرم الفساق من العلماء یوم الجمعة ما می‌فهمیم که هم اکرم العلماء بخواهد صادق باشد و عموم افرادی داشته باشد و عموم ازمانی هم داشته باشد، حالا چه این عموم افرادی و عموم ازمانی اکرم العلماء در یک دلیل باشند، یا در دو دلیل باشند، خیلی مهم نیست. ایشان بعضی مثال‌هایی که زده آن دال بر عموم ازمانی و استمرار را دلیل مستقل قرار داده، در اینجا یک دلیل وُحدانی قرار داده، مقدمات حکمت و امثال اینها قرار داده که بگوییم مثلاً مقدمات حکمت اقتضاء می‌کند که این دلیل، حالا به جای این شما بگویید اکرم العلماء فی کل زمانٍ، تصریح به فی کل زمانٍ بکنید. صحبت سر این هست که لا تکرم الفساق من العلماء یوم الجمعة نمی‌تواند با اکرم العلمائی که هم عموم افرادی داشته باشد، هم عموم ازمانی داشته باشد سازگار نیستند. یکی از این دو تا را زمین بزنیم سازگار می‌شوند. و هر کدام از اینها را هم زمین بزنیم دیگر لازم نیست آن یکی را زمین بزنیم. چون از باب سالبه به انتفاء موضوع می‌شود. ما می‌خواهیم بگوییم اینها میزان مخالفت ظاهرش یکسان است؟ بلکه حالا در بعضی موارد ممکن است عموم افرادی را زمین بزنیم مخالفت ظاهرش کمتر باشد حالا در بعضی مثال‌ها عرض کردم. ایشان مفروق عنه گرفته که لا تکرم الفساق من العلماء یوم الجمعة حتماً باید آن عام ازمانی را تقیید کند. ایشان اطلاق تعبیر می‌کند حالا من می‌خواهم بگویم اطلاق نه، اصلا عموم. به نحو عموم هم باشد. چرا حتماً باید آن عموم زمین بخورد؟ چه دلیلی داریم؟ هیچ بیانی ایشان برای این اقامه نمی‌کند. بله یک مطلب هست، آن این است که اگر ما عموم ازمانی را زمین بزنیم مقدار مخرج کمتر است. اگر عموم افرادی را تخصیص بزنیم، فساق من العلماء هم در روز جمعه خارج شدند هم در سایر ایام خارج شدند. محدودۀ بیشتری را خارج شدند. ولی بحث سر این هست که مدار کمتر یا زیاد بودن مقدار مخرج نیست. مدار کمتر و زیاد بودن مخالفت با قاعده و مخالفت با ظاهر است. و اینها مقدار مخالفت با ظاهرشان یکسان هست. پس بنابراین چه وجهی دارد که یکی‌اش را شما بفرمایید. اینها در عرض هم هستند مثل هم هستند. تنها مطلبی که وجود دارد آن این است که عموم ازمانی به نحو قضیۀ شرطیه است. عموم ازمانی می‌گوید هر فردی که تحت دلیل باشد عمومیتش همیشگی است. عموم افرادی موضوعش به نحو قضیۀ نیست، موضوعش مطلق است. می‌گوید همۀ افراد علما داخل در وجوب اکرام هستند. این که حالا یکی‌شان به نحو شرطیه باشد، موضوعش یکی‌اش به نحو فعلیه باشد آن نکته‌ای نیست. فرقی با هم ایجاد نمی‌کند. بنابراین ماهیچ فرقی اینجا احساس نمی‌کنیم. هیچ فرقی نه از جهت حالا این اطلاقات لفظیه‌ای که این شکلی است. اطلاق مقامی هم هیچ فرقی با هم ندارند، هیچ تفاوتی هم ندارند. مثل هم هستند. هیچگونه، چه معنایی دارد که یکی شما از دیگری فارغ بدانید. این محصل عرض ما. حالا ادامۀ بحث‌های مرحوم امام را مطالعه کردم، نکات به نظرم رسید که ما دیگر وارد آن بقیۀ بحث‌ها نشویم. بحث‌های مفصلی دارد ایشان با مرحوم نایینی صحبت کرده، با مرحوم حاج شیخ بحث کرده، امثال اینها، ما چون کلام نه مرحوم نایینی را به آن تفصیل واردش شدیم، نه کلام مرحوم شیخ به آن تفصیل وارد شدیم، به نظرم اصل نقطۀ اصلی که تمام آن حرف‌ها مبتنی بر پذیرش این مطلب هست. حالا بحث‌هایی که آقای شهیدی اینجا عنوان کردند مطالعه بفرمایید بحث‌های خوبی است خیلی مفصل ایشان نکات قابل استفاده‌ای دارند، من یک مروری به فرمایشات آقای شهیدی فردا می‌کنم و آن را ملاحظه بفرمایید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان